

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث درباره مطلب اول در مقدمات استصحاب در تعریف استصحاب بود. عرض کردم که بزرگان اصحاب در اینجا در تعریفش اختلافی پیدا کرده اند و مطالبی را متعرض شده اند. عرض کنم که تعریف اول را از مرحوم نائینی قدس الله نفسه درباره استصحاب متعرض شدیم.

عرض کردیم که مرحوم نائینی تعریفی را که مرحوم شیخ با عنوان اسد آورده است نقل کرده اند بعد فرموده اند که این تعریف درست نیست. البته ایشان تعبیر کرده اند الحکم بدوام ماثبت. ما وقتی تفصیل می کردیم عبارت ایشان را دوام گفتیم. این نکته ای داشت. چون این الحکم ممکن است بگوییم مراد از حکم همان حکم شارع است. تعبد شارع است ماثبت هم یعنی ما ثبت یقینا. آن وقت این نظیر تعبیر خود نائینی می شود. نزدیک آن می شود.

لکن عرض کردیم که مراد ظاهرا مرحوم نائینی حالا در تقریر منعکس شده است یا نه کسی که عنوان دوام ماثبت دارد استصحاب را به لحاظ اماره بودن و واقع در نظر گرفته است. و لذا می گوید «بل لو كان حقيقة الاستصحاب ذلك لكان الاستصحاب من الأحكام الواقعية»، و لذا حکم باید بگوییم مثلاً تعبد شارع. حکم مراد این باشد. و الا اگر مراد حکم سوری ظاهری باشد تعبد مثل خبر واحد. این طوری باید معنا کنیم.

بعد هم ایشان می گوید که اگر از احکام ظاهری باشد «مع أنه لم يذكر في التعريف - فليس مفاد الأخبار الواردة في الباب ذلك»، مفاد اخبار این نیست. مفاد اخبار این است که یقین و شک دخل دارد. عرض کردیم آنچه که به مرحوم نائینی اشکال می شود این است که شما استصحاب را از باب اخبار حجت می دانید. آن کسی که می گوید دوام ماثبت از باب اخبار حجت نمی داند. این اشکال نیست. این طور که شما فرمودید. بعد ایشان می فرماید «فالأولى في تعريفه هو أن يقال: إنَّ الاستصحاب عبارة عن عدم انتقاض اليقين السابق»، اینکه یقین سابق منتقض نمی شود. یقینی که متعلق بالحکم أو الموضوع. ایشان در باب استصحاب عدم از حکم و موضوع می دانند. درست هم هست. عرض کردیم استصحاب خبر اعم از موضوع و حکم هم هست. لکن این توضیحی دادیم آن استصحابی که در اسلامیون محل بحث شد خصوص حکم است. آن هم حکم کلی. چون استصحاب در مصادر تشریع می دانستند که بعد توضیحاتش خواهد آمد. درست

است الآن در استصحابی که ما بحث می کنیم ائم از موضوع یا حکم است. فرق نمی کند اما استصحابی که بین علما منشأ خلاف بود و از زمان تابعین و فقها محل بحث بود و مثال فقهی می زدند در مورد حکم بود.

در مورد موضوع نسبتاً جملاً قبول داشتند. تفصیلاً نه اما اجمالاً قبول داشتند. چون روایت از پیغمبر بود در باب حدث و اینها. مضافاً که یک سیره عقلایی هم هست یک روش عقلایی هم هست این است که در اینجا خیلی دنبال این بحث به اصطلاح نرفته اند. و به درد اصول هم همین می خورد. چون اصول وارد شبهات موضوعیه نمی شود. باید علم اصول متعرض احکام و کیفیت استنباط احکام شود و شبهات حکمیه. ایشان که نوشته اند متعلق به حکم یا موضوع الآن بحث این است اما حقیقت بحث این نبود.

من حیث الاثر و الجری العملی بالشک فی بقاء متعلق الیقین. آن هم نه به لحاظ کشف واقع به لحاظ جری عملی. چون استصحاب را آقایان جری عملی می دانند. این مطلبی را که ایشان فرموده اند در تعریف استصحاب با این قیود حرف بدی نیست. این عبارت آخری لا تنقض الیقین بالشک است. حالا یک کمی هم بخواهیم ملا لغتی شویم چون در لا تنقض دو قرائت شده است. لا تنقض الیقین، به صیغه نفی. لا تنقض الیقین، به صیغه نهی. هر دو احتمال هست دیگر. که نهی باشد یا نفی باشد. از اینکه ایشان فرمودند استصحاب عدم الانتقاض این را ایشان نفی گرفته است. برای ملا لغتی اش. ما عادتاً انقدر ملا لغتی بحث نمی کنیم.

اینکه ایشان فرموده اند عدم انتقاض یقین سابق، یعنی ظاهراً حالا نسبت که نمی دهیم ظاهر عبارت بنابر اینکه حجیت ظاهر عقلایی است حالا ایشان اراده کرده باشد یا نکرده باشد. ظاهر این عبارت این است که ایشان نفی خوانده اند. لا تنقض الیقین بالشک. به ضم ظ به اصطلاح. اما اینکه لا تنقض الیقین بعد می گفتند عبارت عن حکم الشارع بعدم نقض. یا نهی الشارع عن نقض الیقین بالشک.

علی ای حال از این عبارت ایشان در تعریف استصحاب در می آید که همان که معنای حدیث مبارک است ایشان آورده اند. عدم انتقاض الیقین السابق این عین لا تنقض الیقین بالشک است. این سرّش هم واضح شد چون استصحاب را ایشان از راه اخبار حجت می دانند. دیگر اینها در کلام ایشان مطوی است. بعد هم لذا گفت و هذا المعنا ینطبق مفاد الاخبار. راست است. و لیس حقیقه الاستصحاب الا ذلک. این درست نیست. یعنی پیش من باید بگویی نه آنکه در اصول مطرح شده است و اصولیین مطرح کرده اند. چون عده ای از اصولیین اهل سنت تمسک به این روایت کرده اند. با اینکه آنها روایت لا تنقض الیقین بالشک مثل ما ندارند. آن وقت گفته اند این موردی است. پیغمبر در شبهه موضوعیه گفته است از این استفاده می کنیم مطلقاً. خیلۀ خب آنجا هم گفته اند. لکن این نیست که همه بحث استصحاب این باشد. خیلی ها هم از این راه معتقد نیستند.

بعد ایشان می گوید که چند قاعده هم از این خارج است. این خلاصه تعبیر ایشان. خوب دقت کنید حالا من یک نکته ای باید توضیح دهم. بگذارید اول حرف آقای خویی را هم بخوانیم بعد توضیح آن نکته. چون تقریباً مرحوم آقای خویی در اینجا تقریباً همان رهی را که مرحوم آقای نائینی رفته اند رفته است. با اینکه ایشان شاگرد آقا ضیاء است. شاگرد مرحوم آقا شیخ محمد حسین اصفهانی هم هست. آن راهی را که آن دو بزرگوار رفته اند ایشان نرفته است. خلاصه اش همان راهی است که مرحوم نائینی رفته است. ایشان در این جلد من از کتاب مصباح فعلاً می خوانم مصباح الاصول جلد ۳. از همان اولش در بحث اول بعد ایشان و قد ذکر شیخنا الانصاری که همان که خواندیم دیگر نمی خواهیم تکرار کنیم بلکه بعد عبارت کفایه را دارد. آن که «و ان کانت شتی و لکن تشیر الی مفهوم واحد و معنی فارد و هو الحکم ببقاء حکم أو موضوع ذي حکم شك في بقاءه»، حکم به بقاء. دقت کنید من الآن توضیحش را همین امروز عرض می کنم نائینی به جای حکم به بقاء گفت عدم انتقاض یقین. حالا اینها نکته فنی دارد یا خیر. نگفت حکم به بقاء. عدم انتقاض. مرحوم استاد می فرماید «اما ما ذکره من التعریف فهو شرح لما ذکره الشيخ»، خبیه خب حالا آن بحث دیگری است که ابقاء ما کان تفسیرش این است.

«و أمّا ما ذکره من کون التعاريف مشيرة إلى معنی واحد، فغير صحيح»، یعنی این این طور نیست که استصحاب یک معنای واحد دارد یکی می گوید هست حجت یکی می گوید حجت نیست. اختلاف المبانی فی الاستصحاب. این همان نکته ای است که ما از دیروز شروع کردیم توضیح دادن که استصحاب روی مبانی مختلف و جاهای مختلف معانی مختلف دارد. و طبق هر کدام از معانی اش دلیلش هم مختلف است. این نکته ای بود که ما عرض کردیم البته آقای خویی این طور فرمودند. ما اضافه کردیم. اضافه بر اینکه معانی اش مختلف می شود طبق اختلاف مبانی ادله هم مختلف می شود. خوب نکته فنی را دقت می کنید؟ یعنی اگر یک معنا کردیم ممکن است دلیل ما اخبار باشد. معنای دیگر کردیم دلیل ما چیز دیگری باشد. پس این را ایشان فرمودند البته. دیگر من کل عبارت ایشان را نمی خوانم. ایشان می گوید «إنّ البحث في الاستصحاب راجع إلى أمرين لا إلى أمر واحد»، یک مشکل در عبارات این علما اگر دقت کنید بعد هم عبارت بعدی میخوانیم اینها می گویند مثلاً بحث در این است. حقیقت بحث هیچ چیزی را هم از کسی نقل نمی کنند. این تعجب است. این ظاهراً آن چه که در ذهن مبارکشان می گذرد را معیار قرار می دهند. این که بحث راجع الی امرین لا الی امر واحد دو تا یا سه تا یا چهار تا را از کجا می فهمید شما؟ که گفته است؟ یعنی یک مشکل فنی این کتب اصولی ما دارد. دقت می کنید. مثلاً بگویند علامه این طور گفت محقق این طور گفت شیخ طوسی این طور گفت، سید مرتضی یا علمای اهل سنت این خب می خواهم اصل نکته را بگویم. یک مشکلی کل اصول ما دارد. خود نائینی هم اون جور فرمودند اینجا هم شما دیدید که کفایه می گویند همه یک معنای واحد است ایشان می گویند نه معنای واحد نیست. یا بحث در استصحاب راجع به این است. این را چه کسی گفت؟ این را چه کسی گفت؟ این را چطوری شما در

.....
اوردید؟ راجع الی امر واحد. خب راجع الی خمس، سته، سبعة. یک مشکل کار این است. عرض کردم متأفانه از بعد از حالا در کتابهای قبلی ما، اصولیین قبلی، یک مقدار مخصوصا در مباحث الفاظ از سنی ها نقل کرده اند یعنی آدم حس می کند که باز هم محدود بود یعنی این طور نبود. خب کتابها در اختیارشان نبود واقعا. الآن در این زمان ما متأسفانه خب حالا کتاب هست باز هم مراجعه نیست. و همین ذهنیتی که از ما در بحث لاضرر حرفهای مرحوم آقای شیخ الشریعه را خواندیم گفتیم واقعش هم همین طور بود. اولین کسی بود که در علمای معاصر برگشتند به کتب اهل سنت و روایاتش را نگاه کردند و مسند احمد و خب این قبل از ایشان نبود. هست در کتابها واضح است که نبود این راه را باز کردند.

من همیشه عرض کردم این جور مسائل را حالا شما ممکن است بگویید این مقداری هم که تو میگویی کافی نیست ما می توانیم حتی به متون قدیم هم برگردیم. مثلا کتاب میشنا که اسم بردم. حتب کتاب تورات، کتاب قانون حمورابی، قانون روم باستان. یک مواردی هست که با یک خصوصیتی مثلا شبیه استصحاب ما جاری می شود. آن بحث دیگری است لکن حداقلش از زمان صحابه از زمان رسول الله به بعد باید حساب شود. این از زمان رسول الله به بعد و بعد هم با اعطای مدرک و دلیل این می گویم یک مشکلی ما الآن در حوزه های ما هست یک چیزهایی را خودمان می نشینیم فکر می کنیم دیدم مثلا یک آقایی نوشته است اینکه ابو الحسن اشعری منکر حسن و قبح است یحتمل که مراد این باشد. یا مثلا یحتمل که اصلا حسن و قبحی نیست. یا هست ما درک نمی کنیم. هفت هشت احتمال خب اینها همه خودش مثلا فرض کنید من می نشینم فکر می کنم احتمال می دهم. اینها هیچ ارزش علم ندارد. یک مشکلی در حوزه های ما پیدا شده است خیال کرده اند علم است. اینها علم نیست. اصلا ابداع احتمالات علم نیست. تصور علم نیست. علم تصدیق است. حالا بالاتر از تصدیق هم هست. اینها خیال می کنند ابداع احتمال، یحتمل یحتمل، این شد علم. این علم نیست. محدود هم نیست. چهار احتمال می دهیم شصت احتمال دیگر هم ممکن است محدودیت ندارد. نه علم است نه محدودیت دارد از حقیقت علم خارج است. این است که هی می گویند العلم هو التصدیق این تصورات که علم نیست. وقتی زیربنا نداشته باشد همه اش بی اساس است. اینکه حالا چه کسی گفت استصحاب را چه کسی این طور معنا کرده است؟ فوqش اینها مثلا به شیخ انصاری. عرض کردم شیخ انصاری حدود ۱۸۰ سال قبل تقریبا باید گفت رسائل را نوشته اند. تقریبا حالا ۱۷۰ سال یا ۱۹۰ سال قبل رسائل را نوشته اند.

بعد هم اگر این عبارتی که الآن می خوانیم. عبارت مرحوم آقای نائینی را خواندیم فردا شاید توفیق شود عبارت شیخ را بخوانیم. مرحوم آقای اصفهانی ایشان احتمالات دیگر دارند بدون اینکه مستند این احتمال که چه کسی گفته است و کجا مطرح شده است چه کسی اصلا

از فقهای شیعه از اصولیین شیعه از سنی خب اینکه انسان بنشیند یک گوشه ای ابداع احتمالات در ذهنش کند بگوید این طوری اگر بگویم اینها اصطلاحاً فرض است. خوب دقت کنید اگر این طور بگویم این طور می شود. اینها ارزش علمی ندارند.

الاول البحث عن بناءً علی كونه من الامارات، این مطلب اصل مطلب که عده ای از علمای اهل سنت یا شیعه استصحاب را از امارات می دانند. درست است این مطلب اجمالاً. این که درست است این هم من می گویم نه اینکه من خودم می گویم. می آوریم عبارات را می خوانیم تا ببینیم اینها چه گفته اند. بلکه ما بالاتر رفتیم اگر دقت کنیم چون این را هم آقای خویی ننوشته اند. اگر شما در تعریف استصحاب یک مطلبی را گفتید در خود اقامه دلیل هم ملحوظ می شود. چون شما دارید استصحاب را این جور معنا می کنید. دلیل طبق همان تصور باید بیاید. اینها خیال کرده اند ما بیاییم استصحاب را یا اماره بگیریم یا اصل بگیریم. این هم توضیح نداده اند که اصل محرز یا غیر محرز. چون جری عملی که گفته اند جری عملی به اصل غیر محرز می خورد.

«الأول: البحث عنه بناءً علی كونه من الامارات.

و الثاني: البحث عنه بناءً علی كونه من الاصول.

أمّا علی القول بكونه من الامارات المفيدة للظن النوعي، فالصحيح في تعريفه ما نقله الشيخ (قدس سره) عن بعضهم»، خب این مطلبی است آن عبارت بعض از ابن حاجب نقل کرده است. خب عبارت ابن حاجب باید توضیح داده شود تفسیر شود و بیان شود. «من أنّ الاستصحاب كون الحكم متيقناً في الآن السابق مشكوك البقاء في الآن اللاحق»، این حکم اینجا استصحاب كون الحكم توجه نفرموده اند مرحوم استاد که اصل بحث استصحاب در حکم بود. روی موضوع خیلی بحث نکرده اند.

«فيكون الاستصحاب كسائر الامارات المفيدة للظن النوعي»، آن آقایی که این را عرض کرده اند خب نکته هم دارد. نکته ظن نوعی اش از کجاست؟ مثلاً حالا چون می گویم یک مشکلی که ما داریم من اینقدر تأکید می کنم شما را نگاه می داریم روی تعریف چون تعریف کل مباحث حل می شد. مباحث مثلاً یک سال یک سال و نیم بخوایم بگویم در همان تعریف حل می شود.

مثلاً آن که می گوید مفید ظن است من می خوانم عین عبارت را می خوانم نه که حالا. یکدفعه این فکرش این است این تصور را ببینید اصولاً وقتی ما یقین پیدا کردیم در طول زمان آن یقین ضعیف می شود. آن یقین ضعیف ظن است. خب یک تصور است. یقین به حدوث تدریجاً تبدیل می شود به ظن به بقاء. این یک واقعیت زندگی ما هم هست. وقتی یقین داریم به یک چیز مثلاً فردایش بپرسند می گویم من دیروز دیدم ایشان در خیابان راه می رود. آن را فرض کنید ۹۹۹ در ۱۰۰۰ است. بعد از یک ماه بپرسید احتمالش یک کم کمتر می شود.

بعد از یک سال بعد از دو سال ما وقتی یقین به حدوث داشتیم در مرحله بقاء، ظن به بقاء داریم. یک اصطلاحی شده است که یقین به حدوث یوجب ظن به بقاء. هر جا هم ظن باشد اماره است. روشن شد؟

خب بگوییم این ظن یعنی چه در اینجا؟ ظن به بقاء یعنی چه؟ یعنی آن صورت علمی شما ذهنی شما ضعیف می شود. اصلاً معنای ظن این است؟ ضعف صورت علمی. خب این یک راه است. یک راه دیگر می گوید نه آقا ما استقراء کردیم. کاری به صورت علمی نداریم. ما استقراء کردیم مواردی را که دیدیم بعد شک کردیم ۹۹۹ در هزارش اینها بوده اند. خانه ای دیروز زید داشته است شک کردیم رفتیم دیدیم هست. حیات زید بوده است ملکیت بوده است چه بوده است حالا یک مورد دو مورد در هزار مورد نقض شده است. سکنه کرده است طرف و مرده است. این ظن غیر از آن ظن است. نمی خواهم حالا شرح دهم. می خواهم برای شما اجمالاً توضیح دهم. این ظن غیر از آن ظن است. این ظن این است که نزدیک علم چیزی می دانم که این باقی است. یعنی شما دارید می بینید. چرا؟ چون ما داریم می بینیم استقراء کردیم هزار مورد را که یک روز دیده بودیم دو روز بعدش شک کردیم رفتیم بررسی کردیم دیدیم هست. ببینید شما را به واقع می رساند. این ظن غیر از آن صورت ضعیف ادراک ذهن است.

من چرا اصرار دارم؟ چون الآن خب می دانید در دنیای علم چه در روانشناسی چه دنیای حقوق تمام اینها روی ظرافت هایش کار می شود. آن وقت ما می خواهیم بگوییم اگر تصور ظن آن شد، صورت ضعیف علم شد این دلیل بر حجیتش یک چیز است. اگر ظن شما نکته اش استقراء شد دلیل بر حجیتش چیز دیگری است. خب شما تمام بحث استصحاب بر این مبتنی می شود. بعد که می خواهید نتیجه گیری کنید تمام نتیجه گیری ها لذا اگر یک مقداری من توضیح می دهم طول می دهم این را خستگی اعلام این باید کاملاً برای ما روشن باشد که قابل طرح باشد. که ما دقیقاً چه می خواهیم بگوییم. خب ممکن است در دنیای حقوق بگوید ما در قوانین آن ظنی که منشأ اش ظن یقین باشد حجت نمی دانیم. اما ظنی که منشأ اش استقراء باشد را حجت می دانیم. استقراء در غرب حجت است دیگر برای خودشان. امارگیری می کنند استقراء می کنند. ببینید دو تقریب شد. همین ظن به بقاء را ما تا الآن صحبت نکردم عرض کردم چون من اخلاقم این نیست که پا در هوا صحبت کنم. باید یکی یکی عبارت ها را بخوانیم آن عبارات را تحلیل کنیم. این که ایشان می گوید فان کون الحکم متیقناً فی الآن السابق اماره علی بقاءه. خود اینکه این حکم متیقن است این ظن به بقاء یقین به حدوث ظن به بقاء. البته ایشان متیقن گرفته است. «فیکون الاستصحاب کسائر الأمارات المفیده للظن النوعی»، این را هم خود ایشان توضیح نداده اند. الآن من برای شما توضیح اجمالی عرض کردم بعد انشاء الله روی عبارات می خوانیم.

«و يكون المثبت منه حجة أيضاً على ما هو المعروف بينهم»، استصحاب جزء امارات می شود مستثنا هم حجت می شود بعد ایشان «و إن كان لنا كلام في حجية الاستصحاب المثبت حتى على القول بكونه من الأمارات»، چون مرحوم آقای خویی خلافاً للمعروف که از زمان شیخ بوده است ایشان استصحاب را از امارات می داند چون معروف اصول عملی می دانند. مرحوم آقای خویی جزء امارات می داند لکن مثبتاتش هم حجت نمی داند. همین طور که ایشان فرمودند. لکن این عبارت ایشان هم در اینجا این هم خیلی دقیق فرمودند. انشاء الله خواهد آمد وجهش این است که آقای خویی امارات را به دو قسمت می کند. اماراتی که جنبه حکایت از خارج دارند می گوید این مثبتاتش حجت است. اماراتی که جنبه حکایت از خارج ندارند می گوید این مثبتاتش حجت نیست. اینکه می گوید و ان کائنا كلام من این بعضی از دوستان حال دارند تمام این صحبت هارا حاشیه همین نسخه مصباح می نویسند. اینها را بنویسید خوب است. ببینید ایشان اشکالی در مثبتات ایشان استصحاب را از امارات می داند قبول است. مثبتاتش هم حجت نمی داند.

لکن نه اینکه مثبتات نکته فنی روشن شد؟ ایشان می گوید امارات دو جور است. یک جور این است که جنبه حکایت دارد. مثل اینکه کسی به شما بگوید که درب صحن باز است. خب درب صحن باز باشد درب حرم هم باز است. درب حرم باز باشد چراغ هست. این مثبتات خارجی اش است. اگر درب حرم باز باشد.

یکدفعه به شما می گوید که من یک ساعت قبل حرم بودم باز بود الآن هم باز باید باشد. می گوید اینجا جنبه اماریت دارد لکن جنبه حکایت ندارد. اشکال آقای خویی این است. لذا مثبتاتش روی استصحاب حجت نیست. نه اینکه در

س: فرق این اماره که ایشان فرمودند با ... چه می شود؟

ج: با اصول محرز. ایشان معلوم می شود در امارات یعنی استصحاب را در آن یک جنبه حکایت از خارج می بیند. یعنی همین طور که مرحوم نائینی دیروز عبارت نائینی را خواندیم که یقین هست. ان للیقین دخلا فی الاستصحاب. لکن خوب دقت کنید یقین باز به لحاظ نظر به خارج. خوب دقت کنید. این چرا این را می گویند؟ چون اگر خود صفت یقین را نگاه کرد می شود قاعده یقین. این اصلاً استصحاب نیست. یعنی اینها می می خواهند بگویند در باب استصحاب یقین، این ظرافت ها را یواش یواش بگویم که ذهنتان برای روایات و اینها آماده شود.

در باب استصحاب یقین هست لکن یقین از باب طریق به واقع. این با عنوان طریق به واقع را آقای خویی خیال کرده اند که اماره می شود. روشن شد؟ چرا؟ چون در روایت زواره هم دارد که فانک کنت علی یقین من وضوئک. و لا تنقض الیقین. روشن شد؟ پس یقین را به

.....

لحاظ وضو. این است که مرحوم آقای خویی دیروز خواندیم حالا نشد که دیروز شرح دهیم امروز الحمدلله شرح دادیم. یقین را به لحاظ واقع طریقت به واقع و نائینی هم که از اخبار گرفته است. می گوید در خبر نگاه کنید فانک کنت علی یقین من وضوئک. خود یقین را نگاه نکرده است. یقین با وضو. پس شد طریقت. طریقتش به وضو. و لا تنقض الیقین بالشک. حق نقض یقین به شک نداری.

این طریقت به متیقن را آقای خویی فرمودند خیال کرده اند این جنبه اماریت

این خب باید تحلیل کنیم ما. ما هم که اهل تعبد به آن معنا نیستیم. هر چیزی که فرمودند ما هم همین را بگوییم.

پس اینکه ایشان فرمود و ان كان لنا كلام في حجيت الاثبات، استصحاب مثبت عرض کردم اشکال ایشان در حقیقت این است که امارات را دو قسم می کنند. یک قسم از امارات مثبتاتش حجت است مثل خبر واحد. یک قسم از امارات فرقی هم این است که اماره ای که حاکی و ناظر به واقع است مثبتاتش حجت است. اماره ای که حاکی به واقع نیست مثبتاتش حجت نیست. ایشان معتقد است استصحاب اماره است اما حاکی از واقع نیست. و لذا مثبتاتش حجت نیست.

«كما أنَّه على القول باعتباره من باب إفادته الظن الشخصي»، یک قول هم هست که استصحاب مفید

«فالصحيح في تعريفه أن يقال:

إنَّ الاستصحاب هو الظن ببقاء حكم يقيني الحصول في الآن السابق مشكوك البقاء في الآن اللاحق»، البته خوب دقت کنید آقای خویی در ذهن مبارکشان اصولاً در باب استصحاب بقاء را گرفته اند. در آن ظن نوعی هم بقاء بود اینجا هم بقاء.

«فيكون الاستصحاب ك بعض الظنون الشخصية المعتبرة شرعاً في باب بعض العبادات»، معروف شده است اصحاب ما که ظن در عده ای از موارد حجت است که اصطلاحاً به جای ظن در طهری آمده است. جایی که طهری حجت است می گویند ظن حجت است. اصطلاحاً. در روایت طهری آمده است یا در روایت اجتهاد آمده است. فلیجتهد. در باب قبله. طهری و اجتهاد را در کتب فقهی ما تفسیر کرده اند به حجیت ظن شخصی. چرا؟ چون طهری یعنی اخذ به احراء. یعنی اگر جایی هفتاد درصد بود مقابلش سی درصد شما هفتاد درصد را بگیرید. این می شود اخذ به احری. اخذ به احری که طهری است که در خود شک در رکعات. در باب نماز شک در رکعات حجت است. شک دارد سه است یا چهار است. ۵۵٪ چهار می داند ۴۵٪ سه می داند. می گویند به ظنش عمل کند. حجیت الظن فی باب الركعات. حجیت الظن در باب قبله. حجیت ظن در باب وقت. مثلاً ظن دارد ظن شخصی که شصت درصد وقت نماز داخل شده است چهل درصد نشده است. گفته اند که اینجا ظن حجت است. از آن در بعضی تعابیر هم تعبیر به اجتهاد کرده اند. اصولاً اجتهاد همان ظن بوده است. حالا معنایی که نمی خواهم الآن نوشته است در محل خودش. در روایت هم دارد که فلیجتهد. این فلیجتهد یعنی ظن. تعبیر شده است به حجیت ظن. آن وقت در رکعات گفته شده است ایشان نوشته است. فيكون كالظن في تشخيص القبلة. این ظن در تشخیص قبله ما هم قبول کردیم. گفتیم درست است.

«كالظن بالركعات في الصلوات الرباعية.»، این هم عرض کردیم ثابت است. شک در غیر صلاه رباعیه هم ظاهراً ثابت باشد. مثل صبح و مغرب. دیگر آن بحث فقهی می شود. خصوص رباعیه نیست. اصلاً ظن در رکعات در نماز حجت است. و ظن به وقت. دیگر الحمدلله ایشان ظن به وقت را نقل نکرده است. ظن به وقت هم در عبارات عروه آمده است. آنجا هم نوشته اند ظن شخصی نوعی الی آخر. ما عرض کردیم ظن به وقت حجت نیست. ثابت نیست. چون روایتی که گفته اند معلوم نیست راجع به ظن باشد.

«و هذا المعنى هو المأخوذ من الكبرى في كلام شارح المختصر»، عرض کردم مختصر و اصولی مال ابن حاجب است. شروح فراوان هر چه بخواهی شرح داریم. یک مقداری هم در معالم از مختصر که نقل می کند قال ابن حاجب مراد همین مختصر است. تا مدت ها در حوزه های اصول اهل سنت همین مختصر متن بود. سه تا کتاب ابن حاجب دارد که هر سه اش تقریباً جء کتب قابل اعتنا بود. شافیه در صرف بود، کافیه در نحو بود، و مختصر در اصول بود. این شافیه و کافیه را شروح هم زیاد دارد. من جمله در حوزه های ما. شرح شافیه نظام مطرح بود. شرح شافیه مرحوم نجم الائمه رضی که شیعه بود و در نجف بود. از بزرگان علمای شیعه است. البته شرح نظام را، نظام الدین نیشابوری را بیشتر میخواندیم. و در کافیه اش هم یکی شرح جامی بود، فوائد ضیائییه به اسم پسرش ضیاء الدین نوشته است، یکی هم شرح کافی خود مرحوم آقای نجم الائمه رضی قدس الله نفسه.

غرضم به هر حال و مختصرش هم که شروح زیاد دارد. در حوزه های ما هم متعارف بود الآن می دانید دیگه حتی آرایش هم در کفایه مثل همین جا که آقای خویی نقل کرده است اسمش را گذاشته است شارح المختصر. اصلاً دیگر مطرح نیست کتاب مختصر در اصول ما کلاً مطرح نیست.

«الحکم الفلانی قد کان متیقناً سابقاً و شک فی بقاءه، و کلاً کان كذلك»، اینجا کلمات را بام تصر نوشته است. عرض کردیم از نظر خط املاً در قدیم اینجا کلمات باید متصل شود. کلمات متصل کل مبنی بر فتح می شود. اعراب نمی گیرد. ما زائده است سور قضیه شرطیه کلیه می شود. کلمات کان فی الشمس طالع. کان النهار موجودا. اما کل ما ی منفصل ما موصوله است و کل معرب است. اعراب می گیرد. نه اینکه مبنی بر فتح باشد. اینجا مراد این است و کلّ ما کان كذلك. به ضم باید خوانده شود به رفع خوانده شود چاپ کرده است متصل که متصل غلط است.

«و کَلَّمَا كَانَ كَذَلِكَ فَهُوَ مَظْنُونُ الْبَقَاءِ»، این هم ظن شخصی. به تعبیر ایشان. حالا این را ایشان ظن را زده است به شخصی که این هم باید توضیح داده شود. که شاید در عبارات ایشان ظن نوعی است. حالا می گویم چون هنوز وارد عبارات نشده ایم خیلی کلیات را بحث می کنیم

«و أمّا على القول بكونه من الاصول، فلا بدّ من تعريفه بالحكم كما وقع في كلام الشيخ و صاحب الكفاية، لكن لا بما ذكره من أنّه الحكم ببقاء حكم أو موضوع ذي حكم، فإنّ الاستصحاب على هذا التقدير مأخوذ من الأخبار و عمدتها صحاح زرارة، و ليس فيها ما يدلّ على الحكم ببقاء حكم أو موضوع ذي حكم، بل المستفاد منها»، این روش آقای خویی اصلش درست است. اصل این روش. و خواهیم هم گفت که خودش اصلاً یکی از معانی استصحاب است. فاليقين لا يزال بالشك. در عبارات آمده است. در عبارات مادو تا آمده است. اليقين لا يدفع بالشك. اليقين لا ينقض بالشك. لا يزال نيامده است. انشاء الله بعد همه اینها را یکی یکی می گوئیم.

این راه که وقتی از اصول شد باید عین تعبیر روایت را بیاوریم. این حرف درست است. این مطلب درست است. چون تعبد است دیگر. تعبد باید عین همان روایت عین همان دلیل عین آن ذکر شود. ما در آن دخل و تصرف دیگر نکنیم.

«و ليس فيها ما يدلّ على الحكم ببقاء حكم أو موضوع ذي حكم، بل المستفاد منها حرمة نقض اليقين بالشك»، این روی ارتکاز علمی شان آقای مرحوم خویی رسیده اند. این درست است و لذا عرض کردیم در کتب اهل سنت هم این اصلاً خودش جزء معانی استصحاب نوشته شده است. اليقين لا يزال بالشك. آنها تعبیرشان این است.

«من حيث العمل، و الحكم ببقاء اليقين من حيث العمل في ظرف الشك»، البته من حيث العمل آورده اند حالا یقین توضیح نداده اند چطور جزء اصول محرز شود. «فالصحيح في تعريفه على هذا المسلك أن يقال: إنّ الاستصحاب هو حكم الشارع ببقاء اليقين في ظرف الشك من حيث الجري العملي»، حالا البته ایشان باید مثل مرحوم نائینی بقاء اليقين بلحاظ طریقیته الى الواقع. چون بگوید بقاء اليقين به ذهن انسان می آید که خود یقین را باید دست برد نداریم. این می شود قاعده یقین. حالا بعد توضیحش می آید. اما اگر به لحاظ طریقیّت گرفتیم دیگر این شبهه منتفی می شود. خب این نکته فنی این است خوب دقت کنید می خواهیم نکته فنی را بگوئیم.

مرحوم نائینی فرمود استصحاب عدم انتقاض اليقين. آقای خویی فرمود استصحاب هو حكم الشارع ببقاء اليقين. آن که گفت عدم انتقاض اليقين آن دقیق تر است یا آقای خویی که می گوید بقاء اليقين؟ و اصولاً تسامح دارد در این تعاریف. یا نکته فنی دارد. آن که ما الآن از عبارتشان می فهمیم که عادی گرفته اند. نه نکته ای نه مطلبی نه چیزی. طبیعتاً اگر ما باشیم تعبیر مرحوم نائینی به روایت نزدیکتر

است دیگر. عدم انتقاض الیقین. لا تنقض الیقین. عبارت آقای خویی الحکم بقاء الیقین آقایان که دیگر انشاء الله مقدمات ادبی در ذهنتان هست اصطلاحاً به اصطلاح علوم بلاغت باید بگوییم معنای کنایی است. یعنی اگر بخواهیم فرق ظاهری بین

تعریف مرحوم نائینی صریح است تعریف مرحوم آقای خویی کنایی است. حقیقت و مجاز نه‌ها. کنایه و صریح. مرحوم نائینی گفت لا تنقض یقین بالشک، عدم انتقاض الیقین. این عین همان عبارت است. آنجا گفت لا تنقض الیقین می‌گوید معنایش این است که الیقین باقی. این می‌شود یک نوع کنایه. این مثل زید کثیر الرماد. چطور زید کثیر الرماد زید جواد کریم این را اصطلاحاً می‌گویند معنای کنایی. شما ابتدائاً تصور می‌کنید که این دو معنا مثل هم هستند. عدم انتقاض الیقین که نائینی فرمود. الحکم بقاء الیقین که آقای خویی فرمود. لکن اگر بخواهیم یک تحلیل ادبی، فعلاً لغتی لغوی برای این جهت ارائه کنیم. اگر بخواهیم ارائه تصویر لغوی کنیم انصافاً معنایی که مرحوم آقای نائینی فرمودند صریح روایت است. هر دو هم از روایت گرفتند. آقای خویی هم می‌گوید از اخبار نائینی هم می‌گوید از اخبار. معنایی را که آقای خویی فرمودند معنای کنایی است. وقتی می‌گوید یقین را البته نقض به معنای از بین بردن نیست‌ها. این که در کتب اهل سنت آمده است الیقین لا یزال که زوال آورده‌اند. نقض یعنی سست کردن. نقض به معنای زوال نیست. ببینید شما یک طناب دارید این طناب محکم است. یکدفعه این طناب را پاره می‌کنید. به این نمی‌گویند نقض الحبل. می‌گویند ازال. یا قطع الحبل. اما اگر شما طناب را باز کردید شد رشته‌های نازک نازک که این را خراب کند. این را می‌گویند نقض. خود نقضت الحبل می‌گوییم گاهی اوقات خیلی ملا لغتی می‌شویم. اگر بخواهیم خیلی ملا لغتی بشویم الیقین لا ینقض بالشک، غیر از الیقین لا یزال بالشک است. زوال یعنی از بین رفتن. اما نقض از بین رفتن نیست. سست کردن است. یک چیز را ارکانش را سست کنیم به حیث اینکه بتوانید پاره اش کنید. این را می‌گویند نقض. نقضت الحبل عبارت از سست کردن است.

خب آقای نائینی همان عبارت روایت را آورد. لا تنقض الیقین عدم انتقاض الیقین. آقای خویی می‌فرماید که نه، عدم نقض الیقین یعنی الحکم بقاء الیقین. اگر تعریفی که بنده دیروز عرض کردم توسعه الیقین بقاءً. یقینی که در مرحله حدوث بوده است تصرف کنیم توسعه اش بدهیم. در مرحله بقاء.

این دو معنا هر دو معنای کنایی هستند. بقاء الیقین، توسعه الیقین، اینها معانی کنایی هستند. به لحاظ تعبیر ادبی. در علوم بلاغت در ذهنتان هست دیگر مثل صریح و کنایه مثل زید جواد، زید کثیر الرماد. یعنی جواد، کریم. این به لحاظ فرق این نکته. روشن؟

آیا به لحاظ قانونی و آنچه که به عالم اعتبارات بر می گردد بین این دو تعبیر فرق است؟ یعنی فقط فرقی که ادبی است که الآن من عرض کردم؟ می گویم چون متأسفانه نه آقای نائینی این را توضیح داده است نه آقای خویی. اصولاً جای دیگر هم توضیح نداده است اصلاً در ذهنشان نبوده است. این مطلب را توضیح دهد.

ما در بحث لاضرر این توضیح را دادیم. اگر یاد آقایان باشد ما عرض کردیم لاضرر ولو لسانش نفی است لکن عده زیادی از آن اثبات فهمیده اند. از اینکه این معنا را هم آنجا آقایان قبول نکردند به ذهن من این تحلیل در ذهنشان نبوده است. لذا مرحوم آقای خویی مرحوم نائینی اینها معتقدند لاضرر مفادش نفی است. در صورتی که ما شواهد را اقامه کردیم هم اصحاب ما هم مثلاً زیدی ها و هم مذاهب دیگر سنی ها که متعارف است. از لاضرر اثبات فهمیده اند. و آقای خویی و مرحوم نائینی عده ای آورده اند که لاضرر یعنی ضرر غیرمتدارک. این طوری گفته اند. و گفته اند این تفریع گرفتن خلاف قاعده است.

آن تعبیری که اینها فرموده اند دقیق نیست. دقیقش آن است که من عرض کردم. آیا لاضرر مفادش نفی است؟ یا لاضرر مفادش اثبات است؟ مرحوم نائینی می گویند مفادش نفی است. مثلاً اگر وضو ضرری بود خب فرقی را برای شما عرض کنم، اگر وضو ضرری بود مرحوم نائینی می گوید که وضو نگیرد. آقای خویی می گوید لاضرر یعنی وضو نگیرد. اما آن هایی که می گویند مفادش اثبات است می گویند لاضرر معنایش این است که تیمم کن. شارع گفت تیمم کن. خب طبعاً مرحوم نائینی می گوید که در لاضرر نخواهید تیمم کن. از لاضرر که تیمم بکن در نمی آید. لاضرر یعنی وضو نگیرد. ما در آنجا مفصل توضیح دادیم و خیلی بحث لطیفی هم هست ندیدم کسی از آقایان تا جایی که من دیدم ندیدم احدی متصدی این بحث شده باشد. ما آنجا توضیح را مفصل عرض کردیم. و نکته فنی اش را هم گفتیم. مثل مرحوم نائینی اینها می گویند مفاد لاضرر نفی است. لاضرر و لاضرار. اثبات که در آن ندارد.

لذا مفادش این است که وضو نگیرد چون ضرری است. اینهایی که می گویند عرض کردم اینها هم توضیح ندادند. این هایی که می گویند چه می گویند؟ چون یک بحثی هست در شناخت زبان و مفاهیم و مراد این از کارهای بسیار مهم در اصول و در فقه است. در طول تاریخ اسلام بلکه در طول تاریخ بشریت. این مسئله خیلی مهم است. شناخت مراد و مدلول کلام و مراد متکلم. آنها می گویند ببینید این کلام از چه کسی صادر شده است. اگر فقیه بگوید لاضرر ممکن است همین طور باشد شما می گویند. اما اگر این کلام از مشرّع صادر شده است خوب دقت کنید. از مقنن. توجه شد؟ آن کسی که قانون می گذارد کسی که صحبت که می کند صحبتش می شود قانون. وقتی می گوید من ضرر نمی گذارم خوب دقت کنید می گوید ضرر نیست. یعنی چه ضرر نیست؟ یعنی من کاری می کنم که وضوی ضرری

برای شما نیاید. پس این معنایش این است که من می گویم لاضرر یعنی من برای شما تیمم قرار دادم. لسان مشرع معنایش این است. یعنی به عباره اخری این طور نیست که ضرر می آید بر می دارم. می گویم وضو ضرری شد به شما گفتم که وضو بگیر وضو ضرری شد حالا وضو را بردارد. نه اصلاً نمی گویم به تو که وضو بگیر. وقتی که ضرری است من به تو نمی گویم که وضو بگیر. من به تو می گویم که تیمم کن. یعنی من وقتی میگویم لاضرر کاری می کنم که اصلاً وضوی ضرری به تو متوجه نشود. خوب دقت کنید.

مثلاً لایطل دم امراه مسلم. خون مسلمان هدر نمی شود. خب این هم لسان نفی است. ما در روایت داریم که در روز جمعه ازدحامی چند لحظه ای گذشت چون بحث باید تمام شد. ازدحام بود دیدند که یک جسدی افتاده است نفر فوت کرده است. حضرت فرمود لا یطل دم امراه مسلم. البته صحیحش لا یُطَل است ولی لا یُطَل قرائت می شود. در روایت ما لا یبطل است. لا یبطل دم امراه مسلم. دیه اش را از بیت المال بدهید. این لا یبطل دم، خون مسلمان پایمال نمی شود. خوب دقت کنید. این معنایش نفی است. یا معنایش این است که شارع می گوید من کاری می کنم که پایمال نشود. خوب دقت کنید. اینکه می گوید لا یبطل تعبیرش مراد جدی اش این است. من جعل دیه می کنم. وقتی جعل دیه کردم لم یبطل دم امراه مسلم. لذا مثلاً امیر المؤمنین به همین حدیث تمسک میکند می گوید دیه اش از بیت المال بدهید. یعنی جهت را حکم گرفته اند. اثبات گرفته اند. نه اینکه فقط گفتند خون این پایمال نمی شود. حالا سؤال کنید جواب بدهید چند نفر از اینجا رفته اند. احتمالات چه کسی قاتل. نه دیگر اینها را حساب نکنید.

ما می گویم دنبال قصه را گرفتیم به نتیجه نرسیدیم اعلام هم می کنیم که خون مسلمان نباید پایمال شود. می گویند نمی شود این مشرّع نمیخورد. این به لسان فقیه می خورد. مشرّع تا گفت من نمی گذارم خون مسلمان پایمال شود. این یعنی چه؟ یعنی برایش دیه قرار دادم. این پایمال نشدن به جعل دیه است و ما در بحث لاضرر مواردی را از این قبیل ذکر کردیم. و عرض کردیم یک نوع ادبیات قانونی است در اسلام. چه در قرآن چه در روایات. لذا مرحوم آقای خویی و نائینی همه شان گفته اند لسان لاضرر نفی است اثبات نیست. مگر بگوییم ضرر غیر متدارک آن هم گفته اصل عدم ۴۴/۲۱....

آقای خویی جواب داده است. ما آنجا توضیح دادیم. بحث ضرر غیر متدارک و اضممار و در تقدیر مطرح نیست. اصلاً یک نوع فهم است. یک نوع ادبیات قانونی است. در اسلام یک نوع ادبیات قانونی این طور بوده است که اگر می خواستند اثبات بگویند به لغت نفی می گفتند. ولا تضاروهنّ لتضیقوا. ولا تضار والده لولدها. ما در قرآن هم داریم. اختصاص ندارد. لا تترك المراه بغير زوج. لا تترك تمسک شده است به یک مورد مشکوک حضرت می فرمایند برای ازدواج. خب لا تترك بغير زوج لسان نفی است. اثبات با آن اثبات می کنند. لا

یبطل دم امراه مسلم پس باید دیه اش از بیت المال داده شود. خوب دقت کنید. ما عرض کردیم لا ضرر که در دنیای اسلام از قرن دوم وارد شد، سنی ها مخصوصا در درجه اول سنی ها زیدی ها همه از لا ضرر اثبات می فهمیدند. لذا عرض کردیم دو باب مهم فقه، یکی شفعه و یکی هم باب خیارات. اینها را با لا ضرر اثبات می کردند. حتی در کتب شیعه تدریجا از زمان مرحوم شیخ. در خلاف مرحوم شیخ دارد. زیاد ندارد. اینها دو سه مورد لا ضرر را می آورد. برای اثبات احکام. چون لا ضرر نیست این اثباتش را با لا ضرر می کنند. این توضیحاتش را من عرض کردم دیگر تکرار نمی کنم.

پس خوب دقت کنید در حقیقت غیر از نکته کنایی و صراحت که این نکته ادبی بود یک نکته ای است که اینجا متأسفانه نه آقای خویی شرح داده اند نه مرحوم نائینی. بحث سر این است که لا تنقض الیقین بالشک یعنی عدم نقض الیقین این نائینی نوشته است. بقاء الیقین آقای خویی نوشته است. اگر بقاء الیقین باشد مفاد اینجا اثبات است. عرض کردم خود ایشان توضیح نداده اند. این توضیحات اضافاتی است که بنده کرده ام. خود آقای خویی توجه هم نداشته اند به این مطلب. این توضیحاتی است که بنده اضافه کرده ام. دقت می کنید؟

پس بنابراین می خواهم یواش یواش زمینه ذهنی هم آماده بشود. آن الیقین لا یزال بالشک هم مرادشان همین است. مرادشان اثبات است. آقای خویی هم من دون اینکه عنایتی بفرمایند و توضیحی بدهند، فرموده اند هو الحکم ببقاء الیقین. آن لا تنقض را که نفی بود یعنی یقین تو باقی است. آن یقینی که اول بود الآن باقی است. مرحوم نائینی به عین لفظ معنا کرده اند. عدم انتقاض الیقین.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین